

یا ثارالله

هر دلی هست گرفتار تو، یا ثارالله
می برد حسرت دیدار تو، یا ثارالله
آفتابی که به هنگامه محشر آید
یوسف اشک، که زندانی زندان دل است
سر مویی نشود فاصله این دل، تنگ
سرمویی نشود فاصله این دل، تنگ
دیده در رهگذر اشک نشاندم که شود
تو حسینی که خدا از همه بود و نبود
تویی آن تشنه که از باده تسلیم و رضا
تویی آن حرف نخستین شهادت که شفق
حرف عشق است و در اندیشه نیاید به مثال
راز مظلومی ات، ای سید خونین کفن
پیکرت زخم نشان، خون گلویت بر خاک
عشق بر منبر نی بود و تلاوت می کرد
سوره لعل گهربار تو یا ثارالله

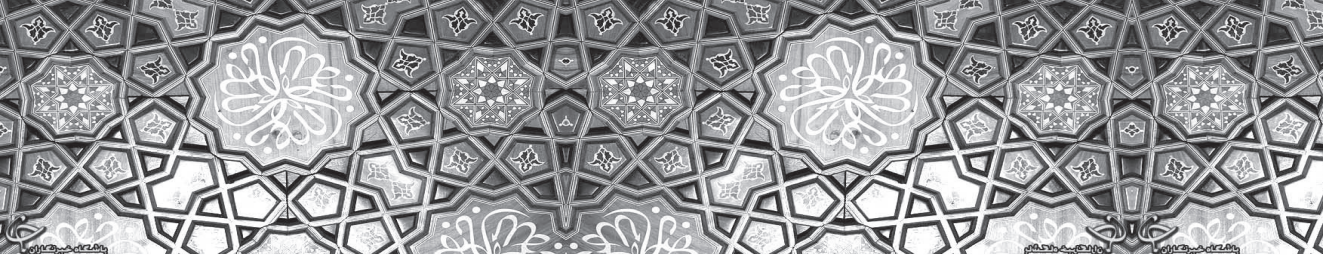
جعفر رسول زاده «آشفته»



کربلا، میقات مردان خدا

کاروان با خویشتن دل می‌برد	عشق را منزل به منزل می‌برد
می‌رود تا دیده را دریا کند	خوبش را در کربلا پیدا کند
کربلا سقای عطشان دیده است	کربلا چشمان گریان دیده است
کربلا درسی است از ایثار وجود	کربلا سرسبزی مُلک وجود
کربلا میقات مردان خدا	یا که میعاد خدا در کربلا
کربلا اخلاص و قرآن مبین	کربلا تفسیری از جبل المتین
کربلا الگوی ایمان و شعور	کربلا هستی، نماد عشق و شور
کربلا یک حجله پررمز و راز	کربلا یعنی تشریف، یعنی نیاز

(عباسعلی اخوان ارمکی)



کوفه، کتیبه بیداد

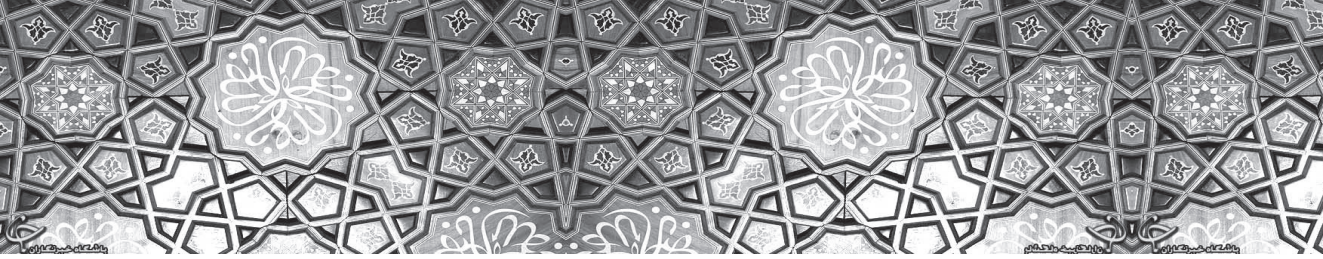
ای کوفه! ای کتیبه بیداد
وی گور دادخواهی و فریاد
ای نردبان قتل و شرارت
وی پلکان دزدی و غارت
ای پایگاه بازی شیطان
وی شرح خاطرات پریشان
خوردی فریب دیو هوا را
کشتی به جهل، شیر خدا را
کشتی دو عاشق ازلی را
نشناختی حسین و علی را
پشت علی ز درد تو خم شد
ای کوفه! شرمسارترینی
نام تو در فساد، علم شد
در هفت رنگ تفرقه، طاقی
وی ننگ، آشکارترینی
ای جویبار جاری ناپاک
بیتوته گاه جهل و نفاقی
دوشینه ای سیاهی یکدست
وی آبروی ریخته بر خاک
تو سرگردانِ نفس پرستی
خورشید، میهمان تو بوده است
ای شب نشین! ز شرم نمردی؟
بی روی آفتاب نشستی
ای قتلگاه غیرت و رادی
خورشید را به خاک سپردی؟
ای زشت در نقاب نشسته
دانی که با ستاره چه کردی؟
دیشب، خم شراب شکسته
محکوم بی جواب نشسته
ای قتلگاه غیرت و رادی
مینای انقلاب شکسته
دوشینه رفته است به غارت
گنج بزرگ نور و حرارت
دوشینه غنچه گل صدبرگ
خندیده صددهان به رخ مرگ



دیشب شکفته است به محراب
دیشب به شهر کوفه عَلم شد
ای نخل‌های سر به گریبان!
امشب رساترین شما کو؟
امشب کجاست بلبل یاهو؟
نخلی که بود امید یتیمان
نخلی دگر زمانه نیند
ای کوچه‌های پر شده از او
آن گُل که خار چشم خسان بود
دردا امان نداد جهالت
یک گوش حق شناس، دریغا
در گوش چاه، ناله حیدر
نالیدن شبانه مولا
همراه دون، منافق دانا
یعنی که با منافق و جاهل
یعنی که راه عشق، همین است
هر کس نشد خرابِ شهادت
ای دل! چو خواستی شوی آباد

یک بوستان افاقی سیراب
سیمای می فروش تهجد
وحی شاهدانِ شام غریبان
وان نخل سر بلند دعا کو؟
امشب کجاست ناله شب‌بو؟
بعد از خدا، کریم کریمان
هر نیمه‌شب به بار نشیند
کو نخل روزی فقرا، کو؟
تبری به چشم بلهوسان بود
خواند علی نماز عدالت
نشاخت ناله‌های علی را
باشد حدیث چاه و کبوتر
در عین روشنی است، معما
فهم ضعیف و جهل توانا
مرگ است زندگانی عاقل
صد فتنه در یسار و یمین است
پیدا نکرد گنج سعادت
باید خراب گشت ز بنیاد

قادر طهماسبی (فرید)



نخل‌های سر به گریبان

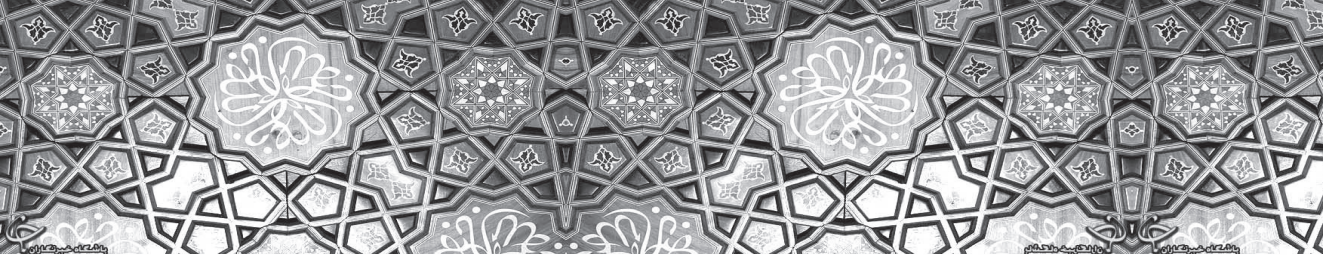
مسجد خموش و شهر پراز اشک بی خداست
ای نخل‌ها که سر به گریبان کشیده‌اید
دل‌ها تمام، خیمه آتش گرفته‌اند
امشب علی به باغ جنان پیش فاطمه است
سجاده بی‌امام و زمین لاله‌گون ز خون
باید گلاب ریخت پس از دفن، روی قبر
تواز برای خلق جهان سوختی، علی
ای چاه کوفه! اشک علی را چه می‌کنی؟
باید به گریه گفت: علی حامی بشر
هر لحظه در عزای علی تا قیام حشر
ای چاه خون گرفته کوفه، علی کجاست؟
امشب شب غریبی و تنهایی شماست
صحرای کوفه، شام غریبان کربلاست
اما دل شکسته او در خرابه‌هاست
مسجد غریب مانده و محراب، بی‌دعاست
امشب گلاب قبر علی اشک مجتبی است
اما هزار حیف که دنیا تو را نخواست
دانی چه قدر قیمت این درّ پربهاست؟
باید به خون نوشت: علی کشته خداست
«میثم» هزار بار اگر جان دهد، رواست
(غلامرضا سازگار)



فیض دیدار

از نسیم سحری روح به جانم دادند
تا شدم همفلسِ محفل رندان سحر
باورم نیست که با این همه عصیان و قصور
بهترین وقت ملاقات خدایی است نماز
نام آقا نمک سفره افطار من است
هر چقدر دور شدم، باز عطایم کردند
ناسپاسی به سر نعمت حق باعث شد
مانده بودم که کجا درد دل ابراز کنم
به خدا آرزویی هیچ ندارم دیگر
دلَم از روز ازل هست گرفتار حسین
در همان روز که هر کس ز کسی بگریزد
چشمی از خون جگر، اشک فشانم دادند
لذت زمزمه و آه و فغانم دادند
ره به مهمانی ماه رمضانم دادند
فیض دیدار به هنگام اذانم دادند
کرم حضرت یار است که نامم دادند
توبه بشکستم و هر بار زمانم دادند
که حواله به سرای دگرانم دادند
به کرم خانه ارباب، مکانم دادند
حرم کرب و بلا را که نشانم دادند
به غلامی درش نام و نشانم دادند
از تولای علی برگ امانم دادند

(احسان محسنی فر)



افطار خونین

این چشم‌ها به راه تو بیدار مانده است
برخیز و کوله‌بار محبت به دوش گیر
آن قدر زخم ضربه دشمن عمیق هست
آرام‌تر نفس بکش، آرام‌تر بگو
از آن زمان که شاخه یاست شکسته شد
می‌دانی ای شکسته سر آل‌هاشمی
از بغض دشمنان به تو یک ضربه سهم توست
چشم انتظارت از دم افطار مانده است
سرهای بی‌نوازش بسیار مانده است
زینب برای بستن آن زار مانده است
چندین نفس به لحظه دیدار مانده است
چشمت هنوز بر در و دیوار مانده است
تاریخ زنده در پی تکرار مانده است
باقی آن برای علمدار مانده است

(محسن عرب خالقی)